



گوهر مدیریت در صدف ادبیات

وحیده بلیغ

درباره چستی این بخش

تصور برخورداری از فرهنگ و تمدنی کهن و اثرگذار، قابل رجوع و استناد، پرافتخار و پایا، بدون باور به صاحبان و خالقانی برای آن ممکن نیست. مگر می توان از ارکان تمدن جهان بود، ولی خردمند، سیاستمدار، رهبر، عارف، ادیب، دانشمند، حکیم، ... نداشت؟ مگر می توان بدون وجود شخصیت هایی که با رفتار، کردار و گفتار خویش، راه و روش زیستن، چگونه زیستن و به زیستن را به گونه ای نشان دادند که ظرفیت عملکرد در فراتر از مرزهایشان را دارد، به چنین جایگاه و مقامی دست یافت؟

اما نکته ای باریک تر از مو وجود دارد؛ اینکه دستیابی به موقعیت، تنها یک مرحله از کار است و حفظ آن مقام و موقعیت، همتی دیگر را طلب می کند. به راستی چرا امروزان چنین متفاوت با دیروزان است؟ نه این پرسش، تازه است و نه کسی، داعیه گفتن پاسخ تازه ای دارد. بلکه تنها در پی آنیم که در این مجال، بار دیگر احساسی را در خواننده بیدار کنیم تا بدانند که ما به اندازه کافی صاحب ثروت و گنج خرد هستیم، تنها آن را گم کرده ایم و راه یافتن آن را نیز، پس، وظیفه داریم تا در پی این گنج باشیم و نشانه هایی از آن را به دیگران بنمایانیم.

باری، راه این کار را در نگاه به آئینه ادبیات جستجویم؛ مروری بر ادبیات پربار پارسی به منظور برکشیدن نکات اندیشه ورزانه و مدبرانه ای که راهگشا و حکمت آموزند، تا آنچه خود داریم را قدر بشناسیم و قدر بنهیم و از بیگانه، تمنا نکنیم.

گرچه به ضرورت بایستی از همه کس بیاموزیم، چرا که همه چیز را همگان دانند. به قول مهاتما گاندی: «نگذار خانه ام از چهار طرف با دیوارها محصور شود. بگذار تمام پنجره ها باز باشند. بگذار تمام بادها(فرهنگ ها) درون خانه ام بوزند اما، نگذار این بادها(فرهنگها) مرا از پای در آورند.»

گرچه متون ادبی (اعم از نظم و نثر)، خصلتی هرمنوتیک دارند و خوانش مخاطب، معنای اصلی را رقم می زند، ولی خزاین ادبیات فارسی را، هرگونه که بکشاییم، مرواریدی در آن نهفته می بینیم، پس به استقبال این بخش که از این شماره در تدبیر گشوده ایم می رویم ...

حکمت سخن گفتن

گروهی حکما به حضرت کسری در، به مصلحتی سخن همی گفتند و بزرگمهر که مهتر ایشان بود، خاموش. گفتندش: چرا با ما در این بحث، سخن نگوئی؟ گفت: وزیران بر مثال اطباوند و طیب دارو ندهد جز سقیم را. پس، چو بینم که رای شما بر صواب است، مرا بر سر آن گفتن، حکمت نباشد.

چو کاری بی فصول من بر آید
مرا در وی سخن گفتن نشاید
اگر بینم که نایبنا و چاه است
اگر خاموش بنشینم گناه است

گلستان سعدی

تدبیر و مشورت

مشاورت کردن از قوی رای بود و از تمام عقلی و پیش بینی . چه ، هرکس را دانشی باشد و هر یک چیزی داند. یکی بیشتر داند و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نبسته و نیازموده و یکی دیگر، همان دانش دارد و کار بسته و تجربت کرده. مثل این چنان باشد که یکی معالجت دردی و علتی از کتاب طب خوانده باشد و نام آن داروها همه به یاد دارد و بس و یکی هم آن داروها بداند و معالجت کرده باشد و بارها تجربت گرفته، هرگز این به آن راست نیاید . همچنان یکی باشد که سفر بسیار کرده باشد و جهان بیشتر دیده و سرد و گرم بیشتر چشیده و در میان کارها بوده ، با آن کس برابر نتوان کرد ، که هرگز از خانه بیرون نرفته باشد. از این معنی گفته اندکه همه تدبیر، با دانایان و با پیران و جهان دیدگان باید کرد. نیز یکی را خاطر تیزتر باشد و در کارها زودتر تواند دید و یکی کند فهم تر بود و دیر بر سر آن کار شود و دانایان گفته اند که تدبیر یک تن چون زور یک مرد و تدبیر ده تن چون زور ده تن بود ... و مشورت ناکردن از ضعیف رای بی باشد و چنین کس را خودکامه خوانند. چنانکه هیچ کاری بی مرد آن نتوان کرد، هیچ شغلی بی مشورت نیکو نیاید.

«سیاست نامه» خواجه نظام الملک

پنج سرمایه عمر

هر که پنج خصلت را بضاعت و سرمایه عمر خویش سازد به هر جانب که روی نهد، اغراض پیش او متعذر نگردد و مرافقت رفیقان ممتنع نباشد و وحشت غربت او را موانست بدل گردد: از بدکرداری باز بودن، و از ریبت و خطر پهلو تهی کردن، و مکارم اخلاق را لازم گرفتن، و شعار و دنار خود، کم آزاری و نیکوکاری ساختن و حسن ادب در همه اوقات نگاه داشتن.

کليلة و دمنه

سنگ و گوهر

حکیمی که با جهال در افتد، توقع عزت ندارد وگر جاهلی به زبان آوری بر حکیمی غالب آید، عجب نیست که سنگی است که گوهر همی شکند.

نه عجب گر فرو رود نفسش
عندلیبی غراب هم قفسش

گلستان سعدی

انتخابگری

پادشاه باید به هر شهری نگاه کند تا آنجا کیست که او را

بر کار دین شفقتی است و از ایزد تعالی ترسان است و صاحب غرض نیست، او را بگوید که امانت این شهر و ناحیت در گردن تو کردیم. آنچه ایزد تعالی از ما پرسد بدان جهان، ما از تو پرسیم ...

سیاست نامه

عدم افراط

در کارها افراط مکن و افراط، شوم دان و در همه شغل ها میانه باش که صاحب شریعت ما میفرماید: «خیر الامور اوسطها» و در سخن گفتن و شغل گذاردن، گرانسنگی عادت کن و اگر از آن گرانسنگی و آهستگی نکوهیده گردی، بهتر دان که از شتاب زدگی و سبکباری ستوده گردی ... و اندیشه را بر گفتار مقدم دار تا بر گفته پشیمان نشوی که پیش اندیشی، دوم کفایت است و از شنودن هیچ سخنی ملول مشو اگر ت به کار آید و اگر نه بشنو تا در سخن بر تو بسته نشود و زنهار! سرد سخن مگوی که سخن سرد تخمی است که از دشمنی روید و اگر دانا باشی، خود را نادان شمر تا در آموختن بر تو گشوده گردد و هیچ سخن را مستای و تا عیب و هنر آن معلوم تو نگردد... بسیار دان کم گوی باش نه بسیار گوی کم دان، که گفته اند: خاموشی دوم سلامت است و بسیار گفتن، دوم بی خردی ... و هر چند پاک و پارسا باشی، خویشتن ستای میباش که گواهی تو بر تو، کس نشنود و بکوش تا ستوده مردم باشی نه ستوده خود.

قابوس نامه

بصیرت یاران

و انبوهی یاران که دوربین و کاردان نباشند عین مضرت است و نفاذ کار با اهل بصیرت و فهم تواند بود نه به انبوهی انصار و اعوان و هر که یاقوت با خویشتن دارد گران بار نگردد و بدان هر غرض حاصل آید و آنکه سنگ در کیسه کند، رنجور گردد و روز حاجت بدان چیزی نیابد.

کليلة و دمنه

یک مرد و دو شغل

پادشاهان بیدار و وزیران هشیار، به همه روزگار هرگز دو شغل یک مرد را نفرمودندی و یک شغل، دو مرد را تا کار ایشان همیشه به نظام و رونق بودی از برای آنکه چون دو شغل یک مرد را فرمایند همیشه از دو شغل، یکی بر خلل باشد و یا تقصیری واقع شود، از جهت آنکه مردی در دو شغل، به واجب قیام نکند و در آن کار خلل رود و چون نگاه کنی، آن کس را که دو شغل بود، همواره کار او بر خلل باشد مقصر و ملامت زده. و باز هر گاه که دو مرد را یک شغل فرمایند، این بدان و آن بدین افکند و همیشه کار ناکرده ماند ... و ازهر دو کس، همیشه این اندیشد که اگر من در این کار، به واجب رنج برم و تیمار دارم و نگذارم که هیچ خللی بدان راه یابد، خداوندگار ما پندارد که این کفایت از هنر یار من است نه از من و آن دیگری نیز همین اندیشه کند. چون بنگری، آن شغل بر خلل باشد و اگر فرمایند گوید: این شغل چرا بر این چنین است؟ آن گوید، این تقصیر کرد و این گوید، آن کرد و چون به اصل رود و ببیندش، جرم نه بر این باشد و نه بر آن، بر آن کس بود که یک شغل دو کس را فرمود.

سیاست نامه